

## مقالات

# قدرت مشروع در حقوق عمومی اسلامی

\*سید مصطفی محقق داماد

## خلاصه:

به موجب آنچه در منابع اسلامی آمده رهبری پیامبر اسلام کاملاً مردمی بوده و بر پایه نهادها و اصول بسیار مهمی استوار شده که در درون تعلیمات اسلامی وجود دارد. این اصول به مردم کمک می‌کند به مدیریتی دنیوی همراه با عدالت و معنویت و تقوی دست یابند. اصل آزادی و منع سیطره اصل برابری اصل عدالت فردی و اجتماعی از مهمترین این اصولند که خود پایه گذار نهادهایی شدند. از جمله: حاکمیت امت که اکنون با نگاهی تازه با مفهوم دولت انطباق دارد. مسئولیت نسبت به سرنوشت که پایه نظریه حاکمیت مردم است. بیعت که مربوط به انتخاب رهبری سیاسی و اجراییات دستورات عملی و انتظامی روزمره مردم است و از طریق انتخاب و بیعت خود مردم شکل میگیرد. البته مورد رضایت خداوند واقع می‌شود. برخی از نویسندگان معاصر نوشته اند که عقد بیعت در حقوق اسلامی قابل انطباق است با نظریه "قرار داد اجتماعی روسو" که از مبانی حقوق اساسی در نظامهای دموکراتیک به شمار می‌رود. بیعت راهی برای مشروعیت بخشیدن به حکومت حاکمان در زمان غیبت امام معصوم شناخته شده حتی برخی از متأخرین قائل به ولایت فقیه در عصر غیبت معصوم در تحلیل چگونگی اعمال ولایت فقیه، برای بیعت نوعی جنبه انشایی قایلند. نهاد دیگر امر به معروف و نهی از منکر است، تنها مربوط به روابط ساده فیما بین عامه مردم در زندگی اجتماعی نیست، بلکه در راس آن نظارت عمومی مردم و نقادی آنان نسبت به قدرت را تعلیم می‌دهد. در سده های نخستین اسلامی فعالیت‌های سیاسی و اندیشه‌های اصلاح طلبانه در زمینه‌های اجتماعی تحت عنوان امر به معروف و نهی از منکر انجام می‌گرفت. شورایی بودن از نهادهای عمده دیگر حکومت در اسلام است و انتخاب مدیران سیاسی در راس اموری است که بایستی از طریق شورا اتخاذ تصمیم شود. به اعتقاد امامیه امام معصوم از خطا است اما عصمت در امر امامت - که مربوط به شخص ایشان است - امری است جدا از مقام حاکمیت و امارت بر مردم. مقام امارت مقام مسئولیت و پاسخگویی است. مردمی که از آنان، هر چند تحت توجیه عصمت حاکم، حق نقد حاکمیت سلب شود رشد نخواهند کرد و نخستین و قلیقه حاکمیت اسلامی تامین رشد فکری مردم است. این مقاله به مطالب مذکور با تفسیر بیشتری پرداخته و نگارنده بر این عقیده است که باید میان "رد و نقض" نقد حاکم تفکیک قائل شد. رد، یعنی عدم اطاعت و به عبارتی دیگر سرپیچی از اجرای امر قانونی و مشروع است، بی تردید منجر به هرج و مرج می‌گردد. اما اجرا کنندگان حکم حق دارند همراه اطاعت آنرا نقد کنند. این حق مردم است که از میانی شرعی فرمان توضیح خواهند سپس اگر نقدی به نظرشان می‌رسد مورد نقادی قرار دهند.

در مقایسه اسلام و مسیحیت کلیسایی یک تفاوت بسیار مهم در خصوص موضوع قدرت وجود دارد و آن این است که در تاریخ مسیحیت پس از پیدایش کلیسا در کنار قدرت دنیوی (به معنای قدرت عقلانی و بشری که به سیاست یعنی به تمثیل زندگی دنیوی مردم می‌پرداخت) نهاد دیگری توسط کلیسا مطرح می‌شد که "قدرت الهی تجسم یافته" بر روی زمین بود. این منبع، قدرت کلیسا و مدعی عینیت بخشیدن به قدرت الهی در زمین بود. عضویت در کلیسا و ورود در جمعیت مومنین به معنای پیوستن و در آمدن در سیطره قدرت الهی و اتصال به ملکوت قدس خداوند محسوب می‌شد و چیزی بیش از اطاعت و تبعیت از مجموعه‌ای از اوامر و نواهی بود.

در حالی که قدرت دیگری وجود داشت که به سیاست می‌پرداخت یعنی زندگی و امور دنیوی مردم را تنظیم می‌کرد. این نهاد کاملاً این جهانی بود و برای زندگی روزمره مردم، آب و نانشان و جنگ و صلحشان می‌انداخت. و هر چند از سوی منبع قدرت الهی حمایت و حتی چنین توجیه می‌شد که این قدرت را خداوند به اربابان قدرت اعطا فرموده ولی حمایت آنان مشروط بر آن بود که از حدود حوزه خود یعنی حوزه دنیوی خارج نشود و در قلمرو اقتدار کلیسا وارد نگردد و در غیر این صورت حسب شهادت تاریخ نه تنها از حمایت و پشتیبانی کلیسایی بهره بود که به سوء روابط و حتی تلخ گویی و درگیری مسلحانه منتهی می‌گشت.

هر چند به گواهی اسناد، یکی از معروفترین پیامهای حضرت عیسی مسیح (ع) این بوده که "گار مسیح را به مسیح و کار قیصر را به قیصر باید و انهاد" و به دیگر سخن قیام عیسی نهضتی علیه توری شاه/نبی بود، اما در قرون وسطی پاپها که برای خودشان ولایت مطلقه قائل بوده اند، در بسیاری از مواقع که درگیری بالا می‌گرفت بر قدرت دنیوی چیره می‌شدند و آن را در خود هضم می‌کردند هر چند که در طول تاریخ گاهی قضیه بالعکس می‌شد، قدرت دنیوی بر کلیسا غلبه می‌کرد و در بسیاری از حوزه‌ها بر جای آن می‌نشست. ولی به هر حال تا قبل از دوره رنسانس قدرت دنیوی در مسیحیت این امر را پذیرفته بود